

آب حیات من است خاک سر کوی دوست (تأثیر پذیری سعدی از نهج البلاغه)

مریم خلیلی جهانتیغ

عضو هیات علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان

هر جامعه‌ی فرهنگی مادی و معنوی خاص خود را دارد و در چارچوب همین فرهنگ، ادبیات و هنر خود را شکل می‌دهد. جامعه‌ی ما مبتنی بر فرهنگ ایرانی - اسلامی است. معارف اسلامی به صورت بسیار پررنگ در ادبیات و هنر ما متبلور شده است و کم‌تر شاعر و نویسنده‌ی است که بازتاب لفظ و معنای قرآن و حدیث را در کلام خود نداشته باشد. نمود فرهنگ اسلامی در آثار هنرمندان، گاه در بافت هنری اثر جلوه‌گر می‌شود و شکل ساختاری آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، و گاهی در معنای کلام نفوذ می‌کند و در این صورت، آیه و حدیث با همچون گوهری زینت‌بخش شعر و نوشته‌ی ادبی می‌شود، و یا اینکه مفهوم آن به‌طور ضمنی سخن هنرمند را تحت تأثیر قرار می‌دهد. موضوع بحث این مقال نفوذ ضمنی نهج البلاغه در آثار سعدی و پیوند نامرئی معرفت دینی با کلام هنری است.

سعدی، مسلمان و مسلمانزاده است و همه‌ی خاندان او عالمان دینی‌اند و محیط تربیتی او جان و روانش را با بوی معارف اسلامی معطر ساخته است:

همه‌ی قبیله‌ی من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

(سعدی ۱۳۶۶: ص ۵۱)

زیان شاعر و نویسنده، تجربه‌های حیات را باز می‌نماید و بسیاری از تجربه‌ها و فرهنگ، ۳۳-۳۶، بهار - زمستان ۷۹، صص ۱۷۵-۱۸۷

تصویرهایی که ما از جهان بیرونی و جهان درونی و ذهنی خود داریم، مشترک‌اند. اما به قول یا کوبسن، زبان‌شناس بزرگ روس، «شکل شعر مصادیق آن‌را مبهم می‌کند.» (مهاجر و نبوی ۱۳۷۶: ص ۱۵۸). بنابراین، در آفاق ادبی کلام ممکن است مصادیق مشترک، شکل‌های متفاوتی بیابد و اشتراک معنا همیشه به اشتراک لفظ نمی‌انجامد.

سعدی استاد سخنوری است. ساخت هنرمندانه کلام او تجربه‌های عالی حیات او را برای ما زنده می‌کند. بنابراین، اندیشه‌های مشترک انسانی در افق زبانی او، شکل و شمای خاصی می‌یابد و آنجا که رسوبات تعالیم دینی او از ذهن بر زبان جاری می‌شود، در آمیخته با جان کلام او است و نه همچون فرایندی تحمیل شده بر آن.

تلورسخن حضرت علی (ع) در کلام سعدی، لفظ به لفظ و کلمه به کلمه نیست، بلکه او به صورت ضمنی و معنوی، معنای مورد نظر را در جان گوهر الفاظ فارسی نشانده و به خواننده خود تقدیم داشته است. معانی با روح و روان او در آمیخته‌اند. شاعر آنها را از جهان درونی خود بیرون می‌کشد و صورت متناسب هنری می‌بخشد؛ چه او می‌داند که از معنا نباید غفلت کرد و البته باید آن را در شکلی هنرمندانه و توانمند ارائه داد.

آنکه می‌گوید نظر در صورت خوبان خطاست

او همین صورت همی بیند، ز معنی غافل است

(سعدی ۱۳۶۶: ص ۱۱۴)

بی‌تردید نسبت‌نامه هنر و اندیشه مولا علی (ع) در ذهن و زبان شاعر شیراز جایگاه گرانسنگی دارد که اگر عمق آن‌را بکاویم، ریشه‌های این پیوند را در ناخودآگاه او خواهیم یافت. اما آنچه بسیار شایان توجه است اینکه، سعدی در عین رویکرد به اندیشه و هنر علی (ع)، تشخص سبکی خویش را نیز حفظ کرده و فکر مولا (ع) را در رگ کلام خویش تزریق کرده و به آن جان بخشیده است. به قول گادامر، فیلسوف و منتقد آلمانی، «هرکلامی کل زبانی را که به آن تعلق دارد به طنین درمی‌آورد و کل جهان‌بینی بی‌راکه بر آن مبتنی است پدیدار می‌سازد.» (نیچه، هایدگر و ... ۱۳۷۷: ص ۲۵). و کلام سعدی طنین زیبایی و شیرینی و سهولت و سادگی زبان فارسی است در

بستر ژرف جهان بینی هنرمند. با اینکه تأثیرپذیری سعدی از نهج البلاغه بیشتر تر به صورت ضمنی و معنوی است، اما شاید بتوان گفت که کم تر شاعر و نویسنده بی، با این توسع، به اثرگران قدر حضرت علی (ع) راه برده و اشتراک اندیشه خود را با آن، اینچنین هنرمندانه به تصویر کشیده است.

تبلور رسوبات ذهنی شاعر از این کتاب ارجمند آن چنان گسترده است که نمونه های آن را در گلستان و بوستان، غزلیات و قصاید به تکرار می بینیم و جای پای خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار آن حضرت را در آثار ذکر شده به فراوانی ملاحظه می کنیم. البته هنرمندی در این است که تار طلایی سخنان مولا علی (ع) در جامه زریافت کلام شاعر، به گونه بی با بود آن درهم تنیده و گره خورده که «آب حیات عشق»^(۱) را در رگ جان سخن او روان کرده است. اکنون برای نشان دادن گوشه بی از جریان آب حیات عشق در رگ جان کلام شاعر، به ذکر نمونه هایی از آن روی می آوریم:

در خطبه ۱ نهج البلاغه (۱۳۷۳: ص ۲) می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ. وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ. الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ.» (سپاس خدای را که سخنوران در ستودن او بمانند و شمارگران شمردن نعمت های او ندانند و کوشندگان حق او را گزاردن نتوانند. خدایی که پای اندیشه تیزگام در راه شناسایی او لنگ است و سر فکرت ژرف رو به دریای معرفتش بر سنگ. صفت های او تعریف ناشدنی است و به وصف درنیامدنی).

و سعدی در گلستان (۱۳۶۸: ص ۵۰) می سرايد:

گر کسی وصف او ز من پرسد
عاشقان کشتگان معشوق اند
بی دل از بی نشان چه گوید باز
بـرنیاید ز کشتگان آواز

و در یکی از غزلیات (۱۳۶۶: ص ۵۴۳) می گوید:

سعدی آن نیست که در خورد تو گوید سخنی

آنچه در وسع خودم در دهن آمد گفتم

همان گونه که می بینیم، کلام حضرت با قرینه های موازی و موزون، در جای جای عبارت نهج البلاغه بسیار دل انگیز و هنری شده است؛ که البته کلام دلنشین سعدی

نیز به برکت تأثیرپذیری از سخن دوست، گوشنواز و شنیدنی است.

در خطبه ۲ (ص ۸) می فرماید:

«إِنَّهُ لَا يُضِلُّ مَنْ هَدَاهُ وَلَا يُبَيِّلُ مَنْ عَادَاهُ وَلَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ» (هرکه را راه نماید
گمراه نباشد و دشمنش را کسی پناه نباشد و آن را که او کارگزار شد نیازی به مال
و جاه نباشد).

و سعدی (۱۳۶۶: ص ۷۸۵) فرموده است:

دری به روی من ای یار مهربان بگشای
که هیچ کس نگشاید اگر تو در بندی
و در گلستان (ص ۱۸۸) می فرماید:

از تو به که تالم که دگر داور نیست
وز دست تو هیچ دست بالاتر نیست
آن را که تو ره دهی کسی گم نکند
وان را که تو گم کنی کسی رهبر نیست
باز هم در کلام مولا (ع)، عبارات دارای کلماتی هستند که دوبه دو و به صورت
موازی با یکدیگر قرینه اند. تکرار (من) و مطابقت نزدیک آوایی در لایضل، لایئل،
لایفتقر و همچنین مطابقت وزنی کلمات هداه و کفاه عبارات را سرشار از موسیقی و
حرکت نموده است و لطف سخن سعدی نیز بر کسی پوشیده نیست.

در خطبه ۵ (ص ۱۳) می فرماید:

«فَإِنْ أَقَلَّ يَقُولُوا حَرَّصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَشْكَتْ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ» (اگر
بگویم، گویند خلافت را آزمندانه خواهان است و اگر خاموش باشم، گویند از
مرگ هراسان است).

و سعدی در بوستان (۱۳۶۳: ص ۱۶۸) چنین می گوید:

چو بینند کاری به دستت درست
و گم دست همت بداری ز کار
حریصت شمارند و دنیاپرست
گدایشه خوانندت و پخته خوار

همچنان که می بینیم، برداشت پیام از سوی شاعر به صورت غیرمستقیم است و
تقلید و تطبیق دقیقی در کلام شاعر دیده نمی شود.

در خطبه ۲۱ (ص ۲۱) چنین می فرماید:

«فَإِنَّ الْعَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وَرَأَيْكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ. تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا.» (منزلگاه
آخرین پیشاپیش شماست و مرگ سرودخوانان در پس، سبکبار باشید تا زودتر
برسید).

و سعدی در گلستان (۱۳۶۸: ص ۱۶۲) چنین می‌گوید:

مرد درویش که بار ستم فاقه کشید
به در مرگ همانا که سبکبار آید
وانکه در دولت و در نعمت و آسانی زیست
مردنش زین همه شک نیست که دشوار آید

و در بوستان (۱۳۶۳: ص ۶۱) فرموده است:

مگو جاهی از سلطنت بیش نیست
سبکبار مردم، سبک‌تر روند
که ایمن‌تر از ملک درویش نیست
حق این است و صاحب‌دلان بشنوند

در خطبه ۲۴ (ص ۲۴) حضرت می‌فرماید:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ.» (پس بندگان خدا! از خدا
بپرهیزید، و از خدا، هم به سوی خدا بگریزید).

و سعدی چنین می‌سراید:

پیش دگری نمی‌توان رفت
از تو به تو آدمم به زنهار

(۱۳۶۶: ص ۴۳۹)

پیش که برآورم ز دستت فریاد
هم پیش تو از دست تو گر خواهم داد

(۱۳۶۸: ص ۷۶)

در خطبه ۳۴ نهج البلاغه (۱۳۷۳: ص ۳۵)، چنین می‌خوانیم:

«أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوَاضًا وَبِالدَّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا.» (آیا به زندگانی

این جهان، به جای زندگانی جاودان، خرسندید و خواری را بهتر از سالاری
می‌پسندید؟)

و گفته سعدی (۱۳۶۶: ص ۶۲۷) چنین است:

دامن دوست به دنیا نتوان داد ز دست
حیف باشد که دهی دامن گوهر به خسی

در خطبه ۳۵ (ص ۳۶) می‌فرماید:

«فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْجَرِّبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ وَتُعْقِبُ النَّدَامَةَ.»

(نافرمانی خیرخواه مهربان، دانای کاردان، دریغ خوردن آرد، و پشیمانی به دنبال دارد).

و در گلستان سعدی (۱۳۶۸: ص ۱۵۷) آمده است:

گرچه دانی که نشنوند بگوی
هرچه دانی ز نیکخواهی و پند
زود باشد که خیره‌سر بینی
به دوپای اوفتاده اندر بند

دست بر دست می‌زند که درین نشنیدم حدیث دانشمند
تناسب‌های لفظی و معنایی مشترک در خطبه‌های نهج البلاغه و آثار سعدی
بسیار گسترده و در خور توجه است.

در خطبه ۴۹ (ص ۴۳) می‌خوانیم:
«وَقَرَّبَ فِي الدُّنْيَا فَلَاشَىءَ أَقْرَبُ مِنْهُ.» (و در نزدیک بودن چنان است که چیزی
نزدیک‌تر از او نیست).

و از کلام سعدی است.

دوست نزدیک‌تر از من به من است
چه کنم با که توان گفت که او
وینت مشکل که من از وی دورم
در کنار من و من مهجورم

(۱۳۶۸: ص ۹۰)

عمرها در پی مقصود به جان گردیدیم
دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم
(۱۳۶۶: ص ۶۴۲)

اینها تبلور همان کلام حکیمانه حضرت علی (ع) است در نهج البلاغه که دفتر
و عظم سعدی را به گوش شنوندگان همچون دفتر (۲) می‌کند.

در خطبه ۸۰ (ص ۵۹) موضوع سخن «زن» است:

«فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَدَرٍ.» (پس از زنان بد بپرهیزید
و خود را از نیکانشان واپایید).

و سعدی (۱۳۶۳) می‌گوید:

زن خوب خوش طبع رنج است و بار
رها کن زن زشت ناسازگار

(ص ۱۶۴)

دلارام باشد زن نیکخواه
ولیکن زن بد خدایا پناه

(ص ۱۶۳)

در خطبه ۸۳ (ص ۶۳) چنین می‌فرماید:

«وَأَسْهَرَ التَّهْجُدُ غِرَارَ نَوْمِهِ.» (و شب زنده‌داری خوابِ اندک را از سر او برده).

و سعدی (۱۳۶۶: ص ۱۵۰) می‌فرماید:

ای خوابِ گردِ دیدهٔ سعدی دگر مگرد
یا دیده جای خواب بود یا خیال دوست

در خطبه ۱۱۰ (ص ۱۰۷) چنین می‌فرماید:

«فَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ يَغْيِرُ عَلَيْهِ كَالْجَاهِلِ الْحَايِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ.» (همانا عالم که علم خود را به کار نبندد، چون نادانی است سرگردان که از بیماری نادانی نرهد، بلکه حجت بر او قوی‌تر است و حسرت او را لازم‌تر، و نزد خدا سرزنشش از همه بیش‌تر).

و سعدی در گلستان (۱۳۶۸: ص ۱۷۷) چنین می‌گوید:

هر که علم خواند و عمل نکرد، بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند.
علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون به اسیری برند،
شرمساری بیش برد.

عام نادانِ پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار
کان به نابینایی از راه اوفتاد وین دو چشمش بود و در چاه اوفتاد

(ص ۱۸۱)

هنرمند در عین بهره‌گیری از نهج البلاغه، جهان خاص هنری خویش را می‌آفریند
با زبان خاص، تعبیرات خاص و شگردهای خاص.

در خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه (۱۳۷۳: ص ۱۳۱) سخن از درختان سبز فام و شاخه‌های سبز است که از آن آتش سرخ افروخته‌اند:
«وَسَدَدَتْ لَهُ بِالْقُدُوِّ وَالْأَصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاصِرَةُ وَقَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا النَّيِّرَانَ الْمُضِيئَةَ.» (و درختان شاداب سبز فام، هر بام و شام به درگاه او نماز بردند و از شاخه‌های سبز خود آتش سرخ افروختند).

سعدی در قصاید (کلیات: ص ۴۴۴) خود چنین می‌گوید:

گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار

در خطبه ۱۴۲ (ص ۱۳۸) می‌خوانیم:

«وَلَيْسَ لِرِوَاضِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ مِنَ الْحِطِّ فِيمَا أَتَى إِلَّا مَحْمَدَةُ اللَّيَامِ وَتَنَاءُ الْأَشْرَارِ وَ مَقَالَةُ الْجُهَالِ، مَا دَامَ مُنْعِمًا عَلَيْهِمْ. مَا أَجُودَ يَدُهُ!»
(نیکی‌کننده در آنجا که نشاید و بر آن کس که نباید، در آنچه کند بهره‌ی ندارد جز ستایش خسان و درودشنیدن از ناکسان، و گفته‌ی نادانان چندان‌که ببخشد به آنان.
چه بخشنده دست اوست!).

و سعدی نیز در گلستان (۱۳۶۸: ص ۱۷۵) می‌فرماید:

فرب دشمن مخور و غرور مدّاح مخر که این دام زرق نهاده است و آن دامن طمع گشاده...

الاتا نشنوی مدح سخنگوی که اندک مایه نفعی از تو دارد
 که گر روزی مرادش برنیاری دو صد چندان عیوبت برشمارد
 رسوبات ذهنی هنرمند معانی را یکی پس از دیگری برای او زنده می‌کند و بر
 زبان او جاری می‌سازد، بدون اینکه گاه سرچشمه آن را به خاطر بیاورد.

در خطبه ۲۰۱ (ص ۲۳۷) می‌فرماید:

«فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ مَا يَدَّ شِبَعُهَا قَصِيرٌ وَ جُوعُهَا طَوِيلٌ» (که مردم بر
 سر خوانی فراهم آمده‌اند - از دیرباز، مدت - سیری آن کوتاه است و زمان
 گرسنگی اش دراز).

و سعدی در بوستان (۱۳۶۳) چنین می‌گوید:

دریغا که بی ما بسی روزگار
 بروید گل و بشکفتد نوبهار
 بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت
 برآید که ما خاک باشیم و خشت

(ص ۱۸۶)

دریغا که فصل جوانی برفت
 به لهر و لعب زندگانی برفت

(ص ۱۸۴)

علاوه بر این، موارد بسیار دیگری از همسانی اندیشه و تأثیرپذیری از خطبه‌های
 نهج البلاغه در آثار سعدی دیده می‌شود که برای پرهیز از درازگویی از ذکر آن
 خودداری می‌شود. سعدی از مضمون نامه‌های حضرت علی (ع) نیز در آثار خود
 بسیار بهره برده است. در نامه ۳۱ (نهج البلاغه ۱۳۷۳: ص ۳۰۴) چنین می‌فرماید:

«رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ» (چه بسا جستجو که به از دست شدن مایه
 کشاند).

و سعدی (۱۳۶۸: ص ۱۱۸) می‌گوید:

شد غلامی که آب جوی آرد
 آب جوی آمد و غلام ببرد
 دام هر بار ماهی آوردی
 ماهی این بار رفت و دام ببرد

در همین نامه (ص ۳۰۴)، همچنین فرموده است:

«فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يَمْرُزُوقِي وَلَا كُلُّ مُجْمَلٍ يَمْحَرُومٍ» (هر جوینده روزی نیابد و

هر آهسته رو محروم نماند).

و سعدی (۱۳۶۸: ص ۱۸۳) با نگاهی به همین مضمون می نویسد:
صیاد بی‌روزی ماهی در دجله نگیرد و ماهی بی‌اجل در خشک نمیرد.
مسکین حریص در همه عالم همی رود

او در قفای رزق و اجل در قفای او

و باز هم در همین نامه (ص ۳۰۵) می فرماید:
«وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِنَفْسِهِ» (و مرد بهتر از هر کس نگهبان راز خویش است).

و سعدی نیز در گلستان (۱۳۶۸: ص ۱۷۱) می فرماید:

رازی که نهان خواهی، با کس در میان منه و گرچه دوست مخلص باشد که مر آن
دوست را نیز دوستان مخلص باشند، همچنین مسلسل.

خامشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و گفتن که مگوی
ای سلیم آب ز سرچشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی

✽

سخنی در نهان نباید گفت که بر انجمن نشاید گفت

در نامه ۵۳ (ص ۳۲۵) می فرماید:
«فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجِمَ اللَّهُ.» (همانا نفس به بدی وامی دارد، جز که
خدا رحمت آرد).

و سعدی در گلستان (۱۳۶۸: ص ۱۶۲) همین مضمون را چنین بیان می کند:

مراد هر که بر آری مطیع امر تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

در نامه ۶۹ (ص ۳۵۴)، حضرت (ع) فرموده است:
«وَأَيُّكَ وَمُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ.» (از همنشینی با فاسقان
پرهیز که شر به شر پیوندد).

و سعدی (۱۳۶۸: ص ۶۲) می گوید:

با بدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

در همین نامه (ص ۳۵۳) می فرماید:

«وَأَكْظِمِ الْقَيْظَ وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ.» (خشم خود را فروخور و به وقت توانایی
درگذر).

و در گلستان سعدی (۱۳۶۸: ص ۱۶۰) چنین می خوانیم:

بر بنده مگیر خشم بسیار

جورش مکن و دلش میازار

هرکه در حال توانایی نکویی نکند در وقت ناتوانی سختی بیند.

بداخترتر از مردم آزار نیست که روز مصیبت کسش یار نیست

(ص ۱۷۶)

بی تردید بازتاب مضمون نامه‌های حضرت علی (ع) در سخن سعدی نیز مرهون آموخته‌های شاعر است در دوران خودسازی (حسن‌لی ۱۳۷۸: ص ۱۴۰). این آموخته‌ها در مغز و روح سعدی ته‌نشین می‌شود، زندگی او را دگرگون می‌سازد، چشم و گوش او را بر روی حقیقت باز می‌کند و در زمان مناسب، جلوه‌گری خود را آغاز می‌کند، لباس هنری می‌پوشد و از زبان شاعر به بیرون می‌تراود. کلمات قصار حضرت نیز در کلام سعدی انعکاس ویژه‌ی دارد. اما همچون سایر موارد تأثیرپذیری، فقط رنگ و بوی عطر سخن دوست را می‌توان در آثار سعدی احساس کرد نه عین آن سخن معطر را. با این حال، وام‌گیری مفاهیم نیز کلام هنرمند را زنده و دلنشین ساخته است و آن چنان که خود می‌گوید:

سعدی اندازه ندارد که چه شیرین سخنی باغ طبیعت همه مرغان شکر گفتارند
تا به بستان ضمیرت گل معنی بشکفت بلبلان از تو فرومانده چو بوتیمارند
رویکرد شاعر به کلمات قصار مولا (ع) بی‌شمار است و فقط به پاره‌یی از این موارد اشارت می‌رود. حضرت (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: ص ۳۶۲) فرموده است:

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْاِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ، وَاعْجَزَ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مِنْ ظَفْرِ يَهْ مِنْهُمْ.» (ناتوان‌ترین مردم کسی است که نیروی به‌دست آوردن دوستان ندارد و ناتوان‌تر از او کسی بود که دوستی به‌دست آرد و او را ضایع گذارد).

و سعدی می‌گوید: دوستی که به عمری فراچنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند.

سنگی به چند سال شود لعل پاره‌یی ز نهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ

و مولا علی (ص ۳۷۰) می‌فرماید:

«الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ. وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ.» (توانگری در غربت چون در

وطن ماندن است و درویشی در وطن، در غربت به‌سر بردن).

و سعدی (۱۳۶۸: ص ۱۲۰) می‌گوید:

منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت
و آن را که بر مراد جهان نیست دسترس در زادبوم خویش غریب است و ناشناخت
و همان‌گونه که می‌بینیم سعدی گفتار حکیمانه مولا (ع) را عیناً، و فقط در

ساختی متفاوت، ارائه کرده است.

حضرت (ع) می فرماید (کلمات قصار، ص ۳۸۵):

«لَا يُكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ وَغَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ.» (دوست از عهده دوستی برنیاید تا برادر خود را در سه چیز نپاید: هنگامی که به بلا گرفتار شود؛ هنگامی که حاضر نبود؛ هنگامی که درگذرد).

و سعدی در گلستان (۱۳۶۸: ص ۷۱) چنین می فرماید:

قول حکما درست آمد که گفته اند: دوستان در زندان به کار آیند که بر سفره، همه دشمنان دوست نمایند.

دوست مشمار آن که در نعمت زند لاف یاری و برادرخواندگی

دوست آن دانم که گیرد دست دوست در پیریشان حالی و درماندگی

همچنین در بوستان (۱۳۶۳: ص ۱۶۱) فرموده است:

رفیقی که غایب شد ای نیکنام دو چیز است از او بر رفیقان حرام

یکی آن که مالش به باطل خورند دوم آن که نامش به غیبت برند

حضرت علی (ع) (ص ۳۸۸) می فرماید:

«المرء مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.» (آدمی نهفته در زیر زبان خویش است).

و سعدی در گلستان (۱۳۶۸: ص ۵۳) می گوید:

تا مرد سخن نگفته باشد گاه علوم انسانی و طبع عیب و هنرش نهفته باشد

و همچنین:

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیلهور

در اینجا هم کلام سعدی نمود دقیق سخن مولا (ع) است با زبانی دیگر و

در ساختاری دیگر. در عبارتی دیگر از سخنان حضرت (ص ۳۹۳) چنین

می خوانیم:

«لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.» (آنجا که گفتن

باید خاموشی نشاید و آنجا که ندانند به که خاموش مانند).

و سعدی در گلستان (۱۳۶۸: ص ۵۳) چنین می گوید:

دو چیز طیره عقل است، دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

حضرت علی (ص ۴۲۳) می‌فرماید:
 «عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدِيدَةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ. وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلْقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ.»
 (چون سختی به نهایت رسید، گشایش در رسد و چون حلقه‌های بلا سخت به هم آید، آسایش در آید).

و سعدی (۱۳۶۸: ص ۱۸۳) گوید:

شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب.

اشتراک معنا در کلام مولا علی (ع) و گلستان فراوان است و در این مقال فقط به ذکر نمونه‌هایی از آن بسنده شد؛ چرا که اشاره به تمام موارد همسویی معنا در نهج البلاغه و سخن سعدی، مجال بیش‌تری را می‌طلبد. تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که سرسپردگی سعدی به زبان که او را در آن «استاد» دانسته‌اند^(۳) از یک سو، و دل‌بستگی به میراث مشترک اندیشه و عشق یعنی نهج البلاغه از سوی دیگر، ذهن هنرمند شاعر را بر آن داشته است که در حرکت خلاق خود، از رسوبات ناخودآگاهی خویش بهره‌برگیرد و رابطهٔ مکتوم میان کلام علی (ع) و سخن خود را در آفاق هنری شعر و شعور خویش به تماشا بگذارد.

آفرین بر زبان شیرینت کاین همه شور در جهان انداخت

(سعدی ۱۳۶۶: ص ۴۹)

پی‌نوشت‌ها

۱. برگرفته از بیتی شورانگیز از مولانا:

آینهٔ صبح را ترجمهٔ شبانه کن

آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن

۲. برگرفته از بیت سعدی:

دقتر و عطش به گوش همچو دف تر شود

هرکه به گوش قبول دقتر سعدی شنید

۳. حافظ می‌گوید:

دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه

استاد سخن سعدی است نزد همه کس اما

کتابنامه

- حسن‌لی، کاووس. ۱۳۷۸. سلسله موی دوست. هفت اورنگ.
سعدی، مصلح بن عبدالله. کلیات. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: محمدحسن علمی.
_____. ۱۳۶۳. بوستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. ج ۲. تهران: خوارزمی.
_____. ۱۳۶۸. گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
مهاجر، مهران و محمد نبوی. ۱۳۷۶. به سوی زبان‌شناسی شعر. تهران: مرکز.
نهج البلاغه. ۱۳۷۳. ترجمه سید جعفر شهیدی. ج ۶. تهران: علمی و فرهنگی.
نیچه، هایدگر و دیگران. ۱۳۷۷. هرمنوتیک مدرن. ترجمه بابک احمدی و دیگران. تهران: مرکز.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شہباز گل علم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی